

## «بسم نام خالق آرامش»

نام کتاب: راز فرعون گمشده

نام نویسنده: ریسوند هودنخ

نام مترجم: هوشمند فتح اعظم

تعداد صفحات: ۳۱ صفحه

تاریخ انتشار: سال ۱۳۴۴



کافئین بوکلای

CaffeineBookly.com



@caffeinebookly



caffeinebookly



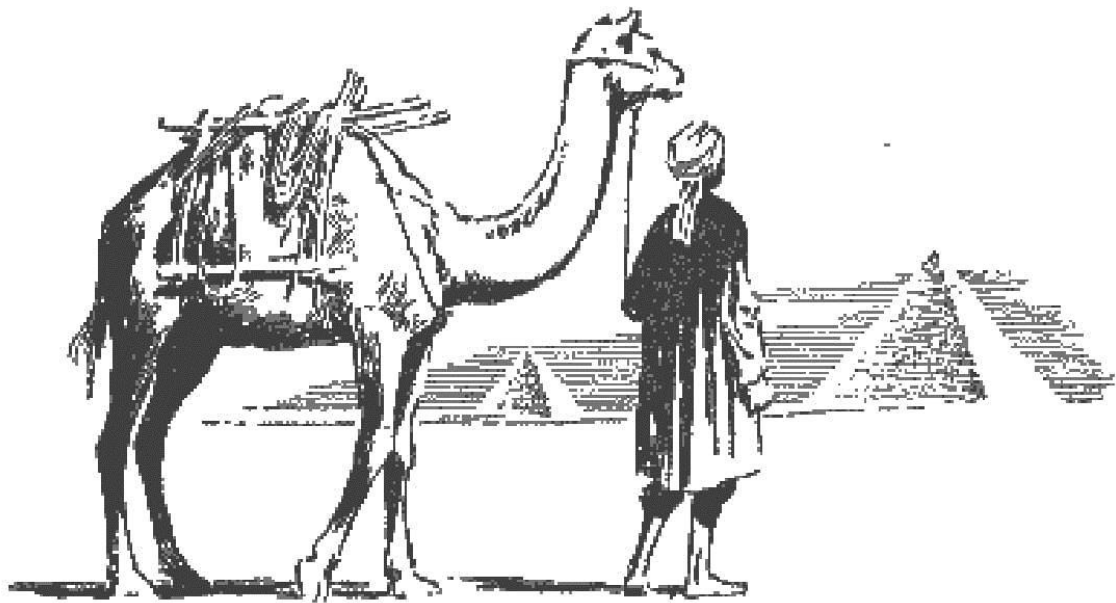
@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



۳

## راز فرعون گمشده

کشف مقبره توت آنخ آمِن Tut - Ankh - Amen

چه بسیار زمان و فکر و کار سخت در بنای جامعه بشری با آن همه کلیسا و مسجد و فرودگاه و راه آهن و تئاتر و کتابخانه و بندرگاه و کارخانه‌اش صرف شده است. این بناها چنان سخت و پایدار می‌نمایند که پنداری همیشه می‌بایند. ممکن نیست که حتی بخيال خود راه دهیم که روزی این بناهای برجسته در جل خاك مدفون گردد و بشر آینده برخوابه‌های جهان ماجهانی دیگر سازد. چه بسا مردم جوانی که بیش از سه هزار سال پیش در مصر باستان کنار رود نیل می‌زیستند + این چنین فکری داشتند. شاید می‌بنداشتند که جلال شاهانشان هرگز زوال نمی‌گیرد و فراموش نمیشود و معابد و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

قصرهای بزرگشان هرگز بر سرش و خاک مدفون و مفقود نمیگردد .  
مصریان قدیم مردمی نجیب و سرفراز بودند . در میانشان معماران و  
مهندسان بزرگ فراوان بود . شاهان نیز و مندشان در بجهت جلال بی پایان  
و ثروت بیکرانی میزیستند که هرگز جهان امروز ما شایسته نداشت . با  
این همه ، از آن مردم پیشین چیزی نماند و آخرین اثر آنان نیز در اقوام  
غالب ، حل شد . فقط بزرگترین و مستحکمترین بناهای ایشان اکثر نیمه  
خراب باقی مانده است تا مورخان را به تحقیق و جهانگردان را به اعجاب  
وادارد . بشر عصر جدید تنها بدیدن اهرام نزدیک قاهره که حتی هزاران  
سال وزیدن باد شن ریز ، نیز نتوانسته است دفن یا خرابشان سازد ، قناعت  
نکرده و پیوسته بخود گفته است : « نمیدانم که اینها چیستند یا چنان  
عجائبی را چه کسانی میان صحرا ساخته اند ، گو یا هرگز این معماران  
نتوان گشود . »

با گذشت سالها ... کم کم قطعات پراکنده داستان این نژاد بزرگ  
و باستانی بهم پیوست و آثاری از تاریخ قدیمش در کتب پیشینیان و تراجم  
کنیه هائی که بر سنگ و بر خرابه ها کنده بودند و حتی بر کاغذهای از  
برگ نباتات آبی نوشته بودند ، یافته شد . در این مدارک و اسناد ،  
مصریان خود شرح رسوم و عادات مردم و پادشاهان خویش را داده بودند .



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

چون روزگار میگذشت، مردم جهان در می یافتند که مطالعه زندگی و تاریخ مردم قدیم شاید ما را مدد کند تا تمدن خویش را برخلاف سایر تمدنهای قدیم از زوال و اضمحلال باز داریم. از این روی تحقیق دقیقتری در مطالعه تاریخ پیشینیان آغاز گردید. اما راه بزمان گذشته راهی تاریک و تاریک است.

حال داستان مردی را بشنوید که بگشودن راز مصر کمر بست که خود داستانی بس شورانگیز و دلفریب است.

« ژرژ هربرت George Herbert » یا لرد « کارنارون Carnarvon » پیوسته در جستجوی آثار گذشتگان بود و به باستانشناسی علاقه داشت. لرد کارنارون در سال ۱۹۰۶ در مصر مقام گرفت تا آرزوی دیرینش را بر آورد.

تقریباً پانصد میل از قاهره در قسمت علیای رود بزرگ نیل در وادیی از صخره‌های سرخ و شن زرد، زیر خورشید سوزان و درخشان، بقایای نیمه مدفون یکی از شهرهای بزرگ باستانی قرار دارد. اینجا « تبس Thebes » است که پایتخت مصر در دوران عظمتش بود. روزگاران پیشین معابد بزرگ « کارناک Karnak » و « لوکسور Luxor » و شهرهایی که بر فراز خرابه‌های تبس بنا شده‌اند از هنر و خاکی پاک شدند تا دیدگان جهان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



بدانها خیره ماند . و هنوز در آغاز قرن بیستم مدفنی قدیم تبس مخزن راز هائی  
ناگشوده بود .

از یکصد و پنجاه سال باین طرف کم کم معلوم شد که مدفنی عمده  
آثار تبس در مغرب نیل با قدری فاصله از شهر لوکسور قرار دارد . و نیز  
معلوم بود چون یکی از پادشاهان مصر که فرعون معروفند در میگذشت  
تمام ما یملك او را با وی دفن میکردند . بعضی از جهانگوان قاجیه  
تبس از بخت نیک توانستند معلی را که شهر تبس در آن دفن شده  
است پیدا کنند . و از مقبره سی فرعون یا بیشتر که معتقد بودند در « وادی  
مقابر شاهان » مدفون شده اند محل بیست و هشت قبر پیدا و حفاری شد .  
و در آنها مومیائی ها و تابوت های سنگی و گلدانها و سبورها و سایر اشیاء  
بدست آمد . اما بلااستثناء دیده شد که هر مقبره ای را دزدان تبس کرده  
گنجینه های گرانبایش را ربوده اند .

لرد کارنارون و معاون باستانشناسش بنام « Howard Carter »  
میدانستند که قبر یکی از پادشاهان که تقریباً ۳۳۰۰ سال قبل میزیسته هنوز  
پیدا نشده است .

کارنارون مصمم شد که کوشش خود را منحصر آ متوجه کشف محل  
مقبره فرعون گمشده نماید . اندکی امیدوار بود که دزدان نیز مانند



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



هوارد کارتر (سمت راست) لرد کارنارون (سمت چپ)

باستان‌شناسان از کشف آن مقبره عاجز مانده باشند.

این پادشاه شخصیت مرموزی بود که تاریخ دربارش بسیار کم  
خبر داده است و حتی زمانی که لرد کارنارون و هوارد کارتر به جستجویش  
پرداختند نامش نیز که امروز معلوم و موسوم است به «توت آنخ آمِن»  
Tut-Ankh-Amen مجهول بود. همین قدر معلوم بود که وی جوان بوده و  
چنانکه شهرت داشت خود از تخته شاهان نبود بلکه با ازدواج با دختر  
فرعون بزرگ «آخ ان آتن» Akh-An-Aton پشاهی رسیده بود. اما توت-



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آنخ آمن را کجا دفن کرده بودند؟ هوارد کارتر چند سال قبل از آن بایک باستانشناس امریکائی که از دولت مصر اجازه حفاری در وادی مقابر شاهان را یافته کار کرده بود. در آن حفاری کارتر اشیائی را بدست آورده بود که بر آنها نام توت آنخ آمن را نوشته بودند. بعضی از این اشیاء در قبرهای کوچکی در گوشه دور افتاده ای از وادی پیدا شده بود. امریکائی مذکور که «تئودردیویس Theodore Davis» نام داشت مدعی بود که مقبره توت آنخ آمن را یافته است که خالی بوده و مانند سایر مقابر بدست دزدان بتاراج رفته است.

اما هوارد کارتر بهتر میدانست و حتم داشت که قبری را که دیویس یافته قبر پادشاهی تواند بود و هیچ پادشاهی از سلسله هجدهم را در چنان گورستان متروکی دفن نکرده اند. سپس کشف بعضی از ظروف سفالین که در تشییع جنازه توت آنخ آمن بکار رفته بود و نام او را داشت، نشان میداد که مقبره حقیقی فرعون مذکور چندان دور نباید باشد.

باید بدیدار وادی مقابر شاهان رویم و بینیم که کارتر چه کار سخت و یأس انگیزی را پیش گرفته بود. اگر در مدخل وادی بایستید مقابل خود دیواره بزرگی از صخره میابید که بر فرازش یک قلعه سنگی بنام «شاخ» میاشد. در دامنه این کوه سنگی صخره ها و سنگ شکسته ها



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



و خاک نرم تا بکف وادی سرزیر شده است. در بعضی از شیب‌ها گودالهای سنگ چینی است که محل قبرهایی بوده است که نبش و حفر کرده و خاکروبه‌ها و بقایای این حفاری را بر کف آن گودالها انباشته‌اند. بر موارد کارتر معلوم شد که اگر بخواند این خاک و خاکروبه‌ها حفر کند سائیان دراز و صدها کارگر لازم است تا او، به بستر سنگی که قبر را در آن ساخته‌اند برسد و تازه معلوم نبود که در آنجا قبری باشد. آیا قرینه‌ای پیدا نمیشد که احتمال وجود قبر را در نقطه‌ای از آن نقاط بدست دهد؟ پیش دیدگان آزموده کارتر چنین قرینه‌ای وجود داشت. پائین منخل وادی زیر قبر «رامسس Ramesses» ششم پس از حفاری موسمی دسته‌ای از کلبه‌های ناهنجار کشف شد. در کلبه‌هایی مانند این کارگرانی زندگی میکردند که هزاران سال قبل میزیسته و مقبره‌ها را میساخته‌اند. این کلبه‌ها روی انبوهی از صخره‌های مدور سنگ چخماق ساخته شده بود. کارتر از روی تجربه دریافت که وجود چنین صخره‌های مدوری قرینه است بر اینکه در آن نزدیکی‌ها مقبره‌ای باید باشد. بدبختانه حفاری در مجاورت آن صخره‌های مدور راهی را که به مقبره رامسس ششم میرفت قطع میکرد و آن مقبره بسیار مورد توجه جهانگردانی بود که بمصر میآمدند. بنابراین کارتر مصمم شد صبر کند تا فصل جهانگردی در مصر خاتمه



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

از یافتن گنجینه‌ها، در شگفت شدند .



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

یابد و از این روی حفاری در آن نقطه تا اکتبر سال ۱۹۲۲ بتعویق افتاد. تا سوم نوامبر آنسال تعدادی از این کلبه‌های کارگران قدیم را از میان برداشتند. آن کلبه‌ها کم و بیش شبیه یکدیگر بودند و بتعداد کافی هم آنها را نگاهداشته تا رابطه شائرا با قبر رامس حفظ کنند. زیرا نقطه‌ای که کلبه‌ها در آن قرار داشت سه یا خاگ داشت و زیر خاک هم صخره بود. کار مشکل برداشتن این خاک خشک و گرد آلود، آغاز گردید. وقتی هوارد کارتر روز چهارم نوامبر به محل حفاری رسید با دیدگان پرشوری باطراف نگرست پیش آمد تازه‌ای شده بود زیرا بجای همه کارگران وغوغای کانگت و بیل و شن کش- این بار خوردشید سوزان مصر برخاموشی مطلق می‌تایید. چه خبر شده بود؟ کارتر معمولاً به پیش آمدهای ناگواری عادت داشت، این بار نیز تن بقضا داد.

با انتظار شنیدن خبری ناگوار، بصورت سر کارگری چشم دوخت که به پیش او می‌آمد. چیزی که از وی شنید باور کردنی نبود و دریافت که آنروز صبح، کارگرانی که زیر محل اولین کلبه‌ای را می‌کنند که قرار بود خراب شود، بجیزی رسیدند که ظاهراً پلکانی بریده از صخره کوه بوده. این پلکان از کارهای جدید نمیتوانست باشد زیرا کلبه‌هایی را که تازه از رویش برداشته بودند، بیش از سه هزار سال بود که از زمان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



در میان سنگها، معبری یافتند

مرگت رامسس ششم در آن نقطه قرار داشته است . اینجا کارتر امیدوار شد که پس از سالها رنج و کوشش بالاخره چیزی نوئی یافته است . تا دو روز کار گران ، مشغول پاک کردن نقطه ای بودند که در آن پله ها پیدا شده بود . در امتداد پلکان پیش میرفتند . کم کم هر چهار طرف ، از پلکان جدا شده ، دیگر شکر نبود که آنچه کشف شده بود راهی بود .



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

که بقبری میرسید ، اما چه بسیار شده بود که حفار مشتاقی پاهای را در انتظار مقبره‌های می‌کاوید و تازه درمی‌یافت که آن پلکان ناتمام یا هرگز بکوه نرفته است !

حفاری ادامه یافت . شانزده پله پایین رفتند و مجموع پلکان‌ها ، معبری را با ارتفاع ده پا و عرض ۶ پا تشکیل داده بود .

وقتی این معبر به آخر نزدیک میشد نفس‌های کارتر بشماره افتاده بود ، خود قیاس کنید که چون کارتر بالای دری را دید که از زیر خاک بیرون آمده و با آهک و سنگ خوب مهر و مسدود شده بود ، چه حالی شد . اینجا بالاخره پس از سالها کوشش نابسمان ، مقبره‌های حقیقی کشف شده بود . آری مقبره‌های بود اما معلوم نبود بچه کسی تعلق داشت . برای دانستن نام صاحب قبر يك راه وجود داشت . وقتی مقابر تبسی‌ها را مسدود میکردند بر آن ، دو مهر می‌نهادند ، یکی مهری که بر تمام مقابر گورستان شاهی می‌گذاشتند و نشان میداد آن قبر بشخص بزرگی تعلق دارد و مهر دیگر مهر شخصی فرعونى بود ، که جسدش را در قبر نهاده بودند .

کارتر بر دری که پیدا شده بود بدنبال نام پادشاهی میگشت ، چون بمطالعه گچی که در را با آن مسدود کرده بودند پرداخت بالايش دید در جایی که گچ ریخته بودند قطعه چوب محکمی پیداست ، ظاهر آچار چوب



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

در بود. از آنجا امید میرفت که بتوان بدرون قبر راه یافت.

چون کارتر گنج را سوراخ میکرد تا از آن بکامک چراغ قوه‌ای خود، درون قبر را تماشا کند قلبش سخت می‌طپید. با هزار بیم و امید نور بدرون قبر انداخت و در آن چیزی جز سنگ و خاک کروی به ندید. شاید در آن ناچیزی همه چیز پنهان باشد. شاید کوشیده‌اند تا دخول بقبر را هر چه ممکن باشد مشکل سازند. اگر چیزی درون آن پنهان نبود هرگز کسی رفیع نمیرد که دالان را از کف تا سقف پراز سنگ و خاک کند و بعد هم در بیرونی را چنان مهر و مسدود کند.

کارتر حال میدانست که شاید دیگر بزرگترین اکتشافی که در مصر شده است رسیده باشد. پیدا بود که اینجا مقبره مهمی است و نیز پیدا بود که اقبلاً سه هزار سال از دستبرد دزدان مصون مانده است. اما راجع بقبرا چنین مینمود که نسبت بمقابر فراتنه‌ای که تا بحال پیدا شده بود مدخل محتر و بی‌مقداری دارد. شاید این اصلاً قبر پادشاهی نبوده و فقط نجیب زاده‌ای بود که با اجازه شاه در آن وادی دفنش کرده‌اند. کارتر باز بطرف در بازگشت و دوباره بجستجوی مهر صاحب قبر پرداخت. تا آنجا که از زیر خاک بیرون آمده بود، چیزی نیافت.

چه بایستی کرد؟ هوا تاریک میشد و کار بیرون آوردن تمام در، آن



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



رؤیای آنان ، تحقق یافته بود .



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

شب ممکن نمیشد و نیز نمیتوانست رازی را که آفتابی شده بانان خدا باز گذارد و برود. کارتر در حالیکه کسی جز کارگران بومی در حول و حوش خود نداشت با اکراه تمام سوراخی را که زیر در برای بازدید داخل قبر گشوده بود بست و دستور داد که هر چیزی را در جایش بگذارند. سپس به معتدترین کارگر خود دستور داد که شب را به حفاظت در آنجا بماند. کارتر در پرتو ضعیف ماه برای خفتن بخانه رفت. اما خواب کار آسانی نبود. فکر و خیال فراوان هجوم میآورد. کاری تا ورود لرد کارنارون از انگلستان نمیشد کرد. زیرا کارنارون گذشته از همه چیز، صاحب کار بود و حق داشت که در وقت باز کردن قبر حاضر باشد.

کارتر آنشب تا صبح کش و قوس رفت. گاهی بر میخواست و در اطراف راه میرفت. میدانست که ناچار باید منتظر بماند. صبح تلگرافی به کارنارون فرستاد. سپس بوادی بازگشت و کارچانکاهی را شروع کرد، یعنی هر چه را کنده بود باز بر میگرد و روی این حفاری شورا انگیز را با خالشمی پوشید. هنگام شب ۶ نوامبر دیگر مسافری نمی توانست بگوید که در آنجا اصلاً حفاری شده است. اما خبر این کشف منتشر شد و تلگرافهای تبریک و نامه‌هایی که از ارزش این کشف شك داشتند، و نیز پیشنهاد های کمک از سراسر جهان بر کارتر باریدن گرفت.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



طی بیش از دو هفته که ارد کار نارون میتوانست خود را از انگلستان  
 بهر برساند ، هوارد کارتر عدمای از کار شناسان ماهر را برای معاونت  
 در حفاری انتخاب کرد. قبر بدانگونه که ۳۰ قرن مانده بود باقی و رازش  
 هنوز پنهان بود . مانند دسته ورقی که از پشت بردارند معلوم نبود که در  
 آن قمار ورق برنده تکخال بیرون میآید یا ورق بازنده شیطان !  
 روز ۲۳ نوامبر کار بازگشودن مدخل مقبره آغاز گردید. زیرا ارد  
 کار نارون و دخترش «لیدی اولین هربرت Evelyn Herbert» از وادی شاهی  
 بر رود نیل به لوکسور وارد شدند. تا فردا بعد از ظهر در مقبره از زیر  
 خاک پیدا شد. این بار تمام در را از زیر خاک بیرون آوردند. بار دیگر  
 تحقیقی بیشتر برای پیدا کردن نام صاحب مقبره شروع شد. این بار چندجا  
 نام توت آنخ آمن حاک شده بود. این اول بار بود که کارتر بخود امیدواری  
 داد که آنچه را بیجسته ، یافته است.  
 هنوز احتمالات ناگواری میرفت. بیش از هر چیز مطالعه در مسدود  
 نشان داد که یکصد سال بعد از بستن مقبره در را باندازه ای سوراخ کرده اند  
 که یک نفر بتواند بدان داخل شود. باز این سوراخ را مسدود ساخته بودند  
 و همین مسدود کردن مجدد علامت آن بود که هنوز اشیاء گرانبهایی در  
 داخل قبر مانده است .



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

حقیقت نامساعد دیگری نیز وجود داشت :

در خاکروبه‌های که در راه پلکان بدرقبر پیدا شده بود آثاری از ظروف سفالی و جعبه‌ها و اشیائی بدست آمده بود که اسامی چندین پادشاه را در بر داشت ، معنای این جمله در نظر کارتر شاید این بود که شاید اینکه یافته بجای آنکه قبری باشد انباریست ، آنهم انباری که شاید در زمان سلطنت توت آنخ آمن برای حفاظت اشیاء بسیاری از فراغنه بکار میرفته است . و اگر اینطور بود دیگر انتظار نمیرفت جسد توت آنخ آمن را در پس در مسدود بتوان یافت .

تا ۲۵ نوامبر دیگر تمام امید کارتر ناپود شد . صبح آنروز از مهرها عکس برداری شد و در مسدود را باز کردند . در اینجا حفاران توانستند معبری را بیابان بینند که دیگر پلکان ندارد و همچنانکه کارتر قبلا از سوراخ دیده بود این معبر از زمین تا سقف پر از سنگ و خاك بود .

اعضاء این اکتشاف ، چیز دیگری دیدند . در آنجا نشانهایی بود حاکی از اینکه کارتر نخستین کسی نیست که بدرون تاریکی اسرار آمیزی که در پیش است راه یافته بلکه کسی دیگر در اعصار قدیم از میان سنگ و خاك ، درست از بالای چپ زیر سقف بدرون خزیده و چون بیرون آمده است کوشیده تا اثری از این رخنه بر جای نگذارد . اما توانسته



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بود آنرا بپوشاند، پس خواه ناخواه ناچار قبول میکردند که این قبر نیز مانند قبور دیگر بیغما رفته است. پس دیگر از آن چه انتظاری باید داشت. تمام آنروز تا اواسط بعد از ظهر روز دیگر کارتر با کارگران در حفاری دالان کمک میکرد. مشتاقانه بهر سوی مینگریست. این کار، کند و آهسته پیش میرفت، زیرا بنا بود هر سید خاکی که بیرون میرود خوب غربال کنند تا مبادا اشیاء زیاندار در میانش باشد.

بالاخره چهار بند دری دیگر درست مانند دری پرونی پیدا شد. شاید اگر آن در را میگشودند برای نخستین بار در تاریخ جدید تفصیل خیال انگیزترین و مجهول ترین دوره عظمت تاریخ مصر بدست میآمد. پس از آنهمه قرائن یا س انگیزه وارد کارتر باور نداشت که وی واقعا مقابل دروازه جهانی دیگر ایستاده است. بنظرش کارگران در بر آوردن در دوم بسیار کاهلی و کندی میکنند. و چون تمام در، پیش ایشان از زیر خاک بیرون آمد، قدم دیگر بنظر بزرگتر از آن مینمود که فوراً بتوان برداشت. انگار که پس از اینهمه زحمت چیزی پشت در نباشد. کارتر به آرد. کار فارون انگریست و تغییری در صورت او ندید.

سپس کارتر بدر نزدیک شد و چون با کلنگ و دیلم گوشه بالای در را سوراخ میکرد دستش میارزید. صدای ضربات کلنگ در آن غرقه زیر-



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

زمینی که سه هزار سال در خاموشی بود، طنین می‌افکند.

چون سوراخ کنده شد کار ترمیله دراز آهنی بر گرفت و تا میتوانست از آن بهورایخ بداخل برد. میله به چیزی برخورد نکرد و نشان میداد که اطلاق درونی مانند دالان با سنگ و خاک انباشته نبود. هوای گرم و محبوس سه هزار ساله از سوراخ بیرون زد و شعله شمعی که آنجا بود بلرزه آمد اما خاموش نشد و این نشان میداد که هوای درون اطاق هنوز قابل تنفس بود.

کارتر با دقت سوراخ را گشاد کرد. دیگر می‌توانست دستش را که هنوز شمعی در آن بود بیرون برد. چون از بالای بازویش بیرون نگریست نور شمع که هنوز می‌درخشید او را از دیدن اطاق بازداشت و چون چشمش عادت کرد، ابتدا مبهم سپس با روشنی چیزی را دید که هیچ بشری در قرون جدید ندیده بود.

آیا این نور شمع بود که همه چیز را زرین ساخته بود؟ نه طلا بود طلا!

همه جا طلا بود. جانوران عجیب زرین، مجسمه‌ها و جمیه‌های زراندود، قطعاتی از ائانه‌های زیبا و غریب که با طلا می‌درخشید و باطرزهای عاج و Alabaster مزین بود!



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



شعله شمع ، خاموش نشد .

چند لحظه کارتر خاموش و بیحرکت ماند . دیگران که دردالان بودند نفس هاشان در سینه حبس شده بود . کارتر خیره مانده بود . سپس شنید که لرد کارنارون پشت سرش بزمزمه گفت : « چیزی می بینی ؟ » کارتر دستش را بیرون آورد و چشمانش را مالید . تا چندی سخن نمی توانست بگوید . سپس گفت : « آری چه چیزهای عجیبی » و میدانست که این کلمات تقریباً



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بی معنا اند.

وقتی دروا بقدری شکافتند که دو تن میتوانستند از آن بیرون بنگرند، کارنارون و کارتر کنار هم بزیبائی و شکل گنجی که یافته بودند، خیره شدند.

بیشیم کارتر خود چگونگی آنرا توصیف کرده.

کم کم منظره روشن تر شد و ما می توانستیم اشیاء را جدا جدا تشخیص دهیم. اول چیزی را که مقابل خود می دیدیم ولی نمیخواستیم باور کنیم سه تخت زر افروز بود که اطرافش را شبیه جانورانی وحشت انگیز کنده بودند. بدن این جانوران را برای آنکه نشیمن را بسازند، بسیار لاغر ساخته ولی سرهایشان را بسیار طبیعی از کار درآورده بودند. این جانوران وحشتناک را ما چنین دیدیم که رویه زرانند در رخسایشان درپرفرو چراغ قوه ای ما طوری می تابید که گویی نور افکنی برایشان افتاده باشد. سایه های عجیب و بریده سرهایشان که بر دیوار افتاده بود تقریباً هراس انگیز بود. کنار راست این تخت ها دو مجسمه توجه ما را جلب کرد. دو مجسمه تمام قد سیاه رنگ پادشاهی بود که چون دوسر باز پاسدار رو بروی هم ایستاده بودند. دامن هائی زرین بر تن و پای افزاری زرین درپاوتیزه و گرزئی در دستها و مار کبرای مقدس و نگاهبان برپیشانی داشتند. اینها بزرگترین چیزهائی بودند که چشم را اول بار بخود خیره می کردند. میان آنها و دور و بر آنها و بالای آنها پر بود از صندوق های زیبای جواهر. تفلان و منقش بی شمار، گلدانهای سفید کسه بعضی بنحو زیبائی با طراحی مشبکی Openwork درست شده بود، ضربجهای عجیب سیاه رنگ که از دربار یکی از آن ها،



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ماری بزرگ زین سر بر آورده بود ، دسته‌های گل و برگ ، نختخواب ها و کرسیهای بسیار زیبایی مثبت کاری ، يك نخت زین جواهر نشان و جعبه هائی بیضی شکل و عصاهائی Staves به اشکال و انواع مختلف ، وزیر چشم ما درست در آستانه در ، يك جام نیمه شفاف از مرمز سفید و طرف چپ انبوه درهمی از گردونه های واژگون که همه زر اندود و مرصع بودند و پشت آن‌ها تصویر دیگری از پادشاهی ، دیده میشد .

اینها بعضی از اشیائی بود که مقابل ما قرار داشت ، نمیدانم که اینهمه را ما با نظر اول دیده باشیم زیرا در آن وقت چنان در هیجان و حیرت بودیم که نمیتوانستیم همه را دریاد بگیریم . اما از ضمیر حیرت زده ما گذشت که در میان این همه اشیاء ، قابونی یا اثری از مومیائی دیده نمیشود و مسأله اینکه اینجا قبری بود یا آلباری ، باز ذهن ما را بخود متوجه ساخت . در پی حل این مشکل ، مابعدت منظره‌ای را که پیش دیدگان داشتیم آزمودیم . بزودی متوجه شدیم که از میان در مجسمه‌یاسبان مانند ، در مسعود دیگری پیداست ، کم کم دانستیم که ما هنوز در آستانه اکتشاف خود می باشیم و آنچه را که دیده‌ایم تنها سرداب بیرونی است ، و پشت در دیگر سردابه‌ای دیگری هست که شاید پشت سر هم باشند و شکی نیست که در یکی از آنها ما جسد فرعون را خواهیم یافت .

دیگر بعد کفایت دیده بودیم ، کاری را که در پیش داشتیم از ذهن خود گذرانندیم . سوراخ را باز مسعود کردیم و چفت و بستى را که بر در اول نهاده بودند قفل ساختیم و یاسبانان بومی را بیاسداری گماشتیم و سوار بر خرها شده از وادی بیابان آمدیم . پنجو شگفت آوری خاموش و متفکر بودیم .

روز بعد یعنی در ۲۷ نوامبر وقت آنها بیشتر صرف باز کردن و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



جسد موميائي شدة « توت - آنخ - آمن » .



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly



بر آوردن در آن سرداب ذخائر شد و بمطالعه سریع اشیاء نفیس که در بر داشت گذشت ، هیچ چیز اداست نمیزدند . مگر آنکه قبلاً از آن عکس برداری کنند شماره گذاری و ثبتشان نمایند . این مطالعه معلوم داشت که بر اغلب اشیاء این سرداب ، نام توت آنخ آمین ، ثبت شده است . حال دیگر لرد کارنارون و کارتر بیشتر مطمئن بودند که آنچه یافته اند واقعاً مقبره فرعون گمشده است .

باستانشناسی کار مشکلی است که بسختی بقواعد آن فن بسته و متصل است و یک جهانکا و خرابه‌های قدیم نمیتواند از شاخه‌ی بشاخ دیگر بجهت و بدلخواه خویش در کار پیش رود .

هوارد کارتر البته دوست داشت که بی درنگ بدراسرار آمیز دیگر بپردازد . اما میدانست که چنین نباید کرد . اول بنا بود اشیاء شکفت - انگیزی را مواظبت کند که در سرداب بیرونی و بستوی کوچک پشت آن انباشته شده بود . سه هزار سال قبل دزدان ، باین بستو راه یافته بودند ولی نتوانسته اند شیئی گرانبهائی را بر بایند و حال این گنج سه هزار ساله و باز یافته مواظبت میخواست . توجه درست بآن اشیاء گرانبه‌ها مستلزم بنای آزمایشگاهی در یکی از مقابر خالی نزدیک بود . و نیز هیأتی از کارشناسان لازم بود تا آن اشیاء نازک و ظریف را که پس از هزاران سال که در ظلمت



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

خشك و مرده قبر قرار داشتند و یکبار ه هوای آزاد و نور میدیدند ، بشناسند و حفظ کنند و مرمت نمایند .

کارتر که واقعاً دانشمندی بود ، جرأت و صبر کافی داشت که آنچه باید کرد بکند و بگذارد همچنان اکتشاف جدید بوقت مناسبش افتد . تا ماه فوریه چنین وقت مناسبی فرا نرسید . تا این زمان کار سرداب بیرونی ویستویش تمام شده بود .

هر مثقال از خالک کف اطاق غربال شده بود تا مبادا مهره های پراکنده یا قطعاتی از اشیاء مرصع یا جواهرات دریزهای طلا در آن باشد . فقط دو چیز را در سرداب باقی گذاشتند و آن ، دو مجسمه پاسبان پادشاه بودند که در دو طرف دری که هنوز باز نشده ایستاده بودند .

بعد از ظهر روز ۱۶ فوریه ۱۹۲۳ ، عده کمی از اشخاص بسیار مهم بر اثر دعوتی ، بالای مدخل مقبره حاضر بودند و آرامی بسوی سرداب بیرونی پائین آمدند . در این سرداب که خالی شده بود صندلی گذاشته بودند و در گوشه شمالی سرداب سکویی درست کرده بودند تا کار تر و معاونینش بنام « میس Mace » و « کلندر Collender » بتوانند بیالای در مسعود برسند . ساعت دو و ربع بعد از ظهر کار تر با دستی ارزان کلنگ و دیلمی برداشت تا دری را بگشاید که همه کس می بیند داشت آخرین صحنه راز فرعون



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

گمشده خواهد بود .

ده دقیقه بعد سوراخی کنده شد و نور چراغ قوه‌های بفاصله سه یا از دربر چیزی درخشیدن گرفت که چون دیواری از زردآب می‌مود ، هر سنگی که از دربر داشته میشد و دست بدست میگشت تا به بیرون سرداب افکنده شود ، برهیجان حاضران میافزود و هرچه میگذشت ارتفاع آن دیوار زرین درخشان که از کف سرداب اندرونی ، از چهارپا پائین آستانه دربر خاسته بود بیشتر میشد .

دیگر مشکلی نبود ، و یقین بود که این جا همان ضریحی است که در آن جسد پادشاه نوجوانی را که تعلق به شاهنشاهی بزرگ باستانی داشت دفن کرده‌اند . چیزی که هنوز حتم نبود این بود که نمیدانستند جسد فرعون هنوز در آنجا باقی است یا نه . زیرا دزدان با آنجا نیز راه یافته و با عجله بیرون رفته بودند . کار تر در آستانه حرمهره های گردن بندی را یافت که دزدان با شتابزدگی که داشته انداخته بودند . چون برای جمع آوری این مهره های گرانبها ، کار بناچار تاخیر افتاد بر شور و هیجان تماشاچیان که با بی صبری روی صندلی ها کش و قوس میرفتند افزوده شد . زیرا آنان امیدوار بودند که دیده به اکتشافی بگشایند که شاید گرانبهاترین اکتشاف در مصر بود . ساعت پنج بود که چهار چوب در را آزاد کردند . کار تر خم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

شد و خود را بسردابی رساند که ضریح در آن بود . بدنالش ارد کارتارون  
و «لا کاه» رئیس باستانشناسی مصر وارد شدند. بزودی برایشان معلوم  
شد که در ضریح قتل شده ولی آنرا بکلی نگرفته اند. هنوز نمیدانستند که  
دزدان چه خرابی در آن بار آورده اند. دیگر آن سه مرد در حالیکه  
نفس در سینه شان حبس شده بود چفت را کشیده درها را گشودند. این  
درها که بسیار سنگین بودند بقدری راحت باز شدند که گوئی دیروز  
آنها را بسته اند.

این درهای یقین بود که باز میشد . خوابهای ایشان تعبیر میگرددید.  
در پس دسته اول درها، ضریح دیگری بود. این نیز درهائی چفت شده  
داشت ولی رویش مهر نا شکسته ای نیز بود. بی تأمل میتوانستند گفت که  
بداخل ضریح اندرونی اوزمانی که جسد پادشاه را در آن نهاده اند پای  
احدی نرسیده است .

این سه مرد بهم نگر بستند مالب نگشودند. میدانستند که در پشت  
این درهای زرین جسد مرد جوانی است که روزی زمام اقتدار شاهنشاهی  
بزرگ مصر را در کف داشت . رعایای ثوت آنخ آمن وی را در آن دفن  
کرده و امیدوار بوده اند که بمدد طلسمهائی که بر قبر نهاده اند سفر آخرت  
اورا بر راحت و سلامت دارند. برای این سفر آنچه پادشاه بدان علاقه داشته



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بی آنکه از سنگینی بهایش بیندیشند با او دفن کرده بودند. اینجا تن پوش  
فرعون با پای افزارها و جواهراتش، دستکش‌ها و عصاهایش، تیرها و  
کمانهایش، نشیمنها و کرسیهایش و حتی تخت زرین گرانبهایش دیده  
میشد اینجا مصر سه هزار و سیصد سال پیش زنده و دست ناخورده قرار  
گرفته بود.

این سه مرد از درهای زرین پس رفتند و میدانستند پیش از آنکه به  
خود پادشاه بپردازند چه باید کرد. و بخاطر اسلحهای آینده هر قسمی از  
گنج باز یافته، بنا بود به محک آزمایش در آید و مطالعه شود. کار تر می-  
دانست که این کاری پر زحمت و طولانی است ولی چیزی را که نمیدانست  
این بود که بانی این اکتشاف هرگز چشم بروی پادشاه جوانی که او را  
از خاموشی تاریک زمان گذشته نجات داده بود، باز نخواهد کرد. آری  
دوماه بعد ارد کار نارون در گذشت.

هوارد کار تراگر از مشکلاتی که در پیش داشت آگاه بود شک می-  
کرد که اصلاً چشم بشر این عصر، بتواند روی قوت آنخ آمین را ببیند.  
مرگ ارد کار نارون و سوء تفاهمی که باجرائد و مقامات حکومت مصر  
پیش آمد، دو سال تمام، کار گشودن تابوت سنگی پادشاه را بتأخیر  
انداخت. مقبره را از خاک پر کرده بودند تا کسی بدان دست نیابد. در



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

اکتبر سال ۱۹۲۵ دوباره کار حفاری را از نو شروع کردند .

در زمستان سال ۱۹۲۳-۱۹۲۴ ضریح های طلا را چند قطعه کرده از مقبره بیرون بردند. تابوت بزرگ سنگی حجاری شده شامل تابوت های دیگری بود که ظاهراً جسد پادشاه را در بر داشت. این تابوت سنگی ، بسیار عظیم و حیرت آور بود و حال در میان سردابی بود که از تمام زروزیور برهنه اش کرده بودند .

در فضای تنگ این سرداب دسته ای از مهندسين لازم بود تا در این تابوت سنگی را که بیش از یک تن وزن داشت ، بردارند . در اینجا جستجو و اکتشاف پایان می رسید . اما نه ! کاملاً پایان جستجو نبود زیرا درون این صندوق عظیم بجای جسد مومیائی پادشاه ، تا بوتي از ورقه طلا بود که آنرا با تصاویر خدایان و طرحهای پر رمزی تزئین کرده بودند و در بالای این صندوق نفیس نقابی از طلا ساخته بودند که شبیه پادشاه مرده بود . پیشانی این نقاب با نشان مخصوص مصر علیا یعنی مار کبرا و نشان مصر سفلی یعنی لاشخور ، تزئین شده بود . بالای آنها شاید بدست ظریف ملکه ییوه دسته گلی نهاده بودند که هنوز پس از سی و سه قرن رنگ و اندکی از بویش را حفظ کرده بود . کسانی که این منظره رقت آور را میدیدند ، سختی باور میکردند که از زمانی که مردم در عزای توت آنخ



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آمن به تشییع جنازه اش باین مقبره آمده و جسد را نهاده، بانوك پاز آن  
بزرگ آفتاب سوزان وادی بازگشته اند، سه هزار سال گذشته است، زودتر  
از ماه نوامبر ۱۹۲۰ نبود که باز کردن این تابوت نفیس را آغاز کردند و  
آن در حضور نخبه دانشمندان و صاحب منصبان عالی رتبه حکومت بود.  
کار پاك کردن مقبره بسیار طول کشیده بود اما هر کس که در آن روز  
یائیزی حاضر بود احساس میکرد که پاداش آنهمه زحمت و انتظار امروز  
بدست میآید. کسی شك نداشت که جسد پادشاه زیر آن گنج زر خفته  
است.

تا بحال هیچ يك از پادشاهان مصر را نیافته بودند که دست ناخورده  
بهمانگونه که در قبر رفته بیرونش آورند.

در آنجا سه تابوت بشکل هیكل انسان بود که تو در توی هم نهاده  
بودند. تابوت سوم که محتوی جسد بود، نیز از طلای ناب و بگلتهی  $\frac{1}{4}$   
اینچ بود. دو تابوت بیرونی از چوب منبت کاری بود که با ورقه طلا  
پوشیده و با توصیعی از شیشه و سنگ لاجورد تزئین شده بود. چون این  
جویندگان برای این گنج روان نگر هستند چهره پادشاه جوان را هنوز دیدند  
که بقدری تازه است که میتوان شناخت. چه بسیارند کسانی که این  
منظره را دیده و در آن حلقه اتصال که در نوام انسان هست یعنی حلقه ای



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

که پیشینیان را بآیندگان می پیوندد احساس کرده اند .  
از حروازه مقبره توت آنخ آمین ، مانده تنها باستانه تاریخ وارد  
میشویم بلکه وارد زندگی نوجوانی میشویم که مانند ما میزیست و دم  
میزد و بیم و امید داشت ، چنانکه ما امروز داریم .  
برای جویندگان و یابندگان آن مقبره چه چیز بیشتر اهمیت و ارزش  
داشت ؟ گنج زر و چیزهای گویایی که از زندگی سه هزار سال پیش  
حکایت میکنند ؟ یا دسته گلی که بر پیشانی پادشاه بود - دسته گلی که  
هنوز از حرارت دستهای لطیف ملکه گرم و از اشک چشمان زیبایش  
شور بود ؟

بسیار از این سوالات را می توانیم بپرسیم ، اما در این کتاب ما فقط به سوالاتی می پردازیم که به ما کمک می کند تا بتوانیم به گذشته نگاه کنیم و به آینده نگاه کنیم .  
ما می خواهیم بدانیم که چگونه می توانیم به گذشته نگاه کنیم و به آینده نگاه کنیم .  
ما می خواهیم بدانیم که چگونه می توانیم به گذشته نگاه کنیم و به آینده نگاه کنیم .  
ما می خواهیم بدانیم که چگونه می توانیم به گذشته نگاه کنیم و به آینده نگاه کنیم .  
ما می خواهیم بدانیم که چگونه می توانیم به گذشته نگاه کنیم و به آینده نگاه کنیم .  
ما می خواهیم بدانیم که چگونه می توانیم به گذشته نگاه کنیم و به آینده نگاه کنیم .  
ما می خواهیم بدانیم که چگونه می توانیم به گذشته نگاه کنیم و به آینده نگاه کنیم .  
ما می خواهیم بدانیم که چگونه می توانیم به گذشته نگاه کنیم و به آینده نگاه کنیم .  
ما می خواهیم بدانیم که چگونه می توانیم به گذشته نگاه کنیم و به آینده نگاه کنیم .  
ما می خواهیم بدانیم که چگونه می توانیم به گذشته نگاه کنیم و به آینده نگاه کنیم .